گفته و گفتن حافظ به معنی آوازخوانی

حسام، س

شرطه وزیدن آغاز کن(بوز)تا شاید از این ورطه بیرون بیفتم و به ساحل‏ مقصود برسیم و دیدار آشنا را باز ببینیم.

جمله‏ی پیر و پیشین«کشتی شکستگانیم»که حرف ربط و تعلیل«که» قبل از آن حذف شده،قید علت است برای جمله‏ی اصلی«ای باد شرطه‏ برخیز»یعنی بیان‏کننده‏ی علت در خواست برخاستن باد شرطه است که‏ عبارت است از:در ورطه گرفتار شدن کشتی و شکستگی یعنی کهنگی، فرسودگی و طاقت موج دریا نداشتن آن.

این مفاهیم با توجه به معانی که برای واژه‏ی شرطه و گروه اسمی‏ «کشتی شکسته»نقل شد،کاملا قابل درک است.در حالی که جمله‏واره‏ی‏ «کشتی نشستگانیم»در جای قید علت بی‏معنی‏ست و چنین مفاهیمی را به‏ خواننده منتقل نمی‏کند.قید شاید در ابتدای مصراع دوم نیز به وضوح وجود شک و تردید را در رسیدن یا نرسیدن به ساحل مقصود نزد تقاضاکننده‏ی‏ برخاستن باد شرطه،نشان می‏دهد که این معنی نیز با جمله‏واره‏ی‏ «کشتی شکستگانیم»قابل فهم است،و سرانجام با وجه کشتی شکستگان‏ است که می‏توان به معنی دیگری غیر از معنی سطح زبانی آشکار بیت یعنی‏ معنی واژه به واژه و روابط دستوری آن‏ها هم رسید و گفت:بیت‏ بیان‏کننده‏ی خطرات و مشکلات موجود در راه عاشقان‏ (کشتی شکستگان)در دریای عشق است که برای گذر از این خطرات و مشکلات(ورطه)نیاز به دلیل راه(شرطه)و یاری او دارند تا شاید طی‏ طریق کرده و به مقصد برسند و دیدار آشنا را باز ببینند،نه با وجه‏ «کشتی نشستژان»که نه فقط مفاهیم ذکر شده از آن درک نمی‏شود،بلکه‏ هیچ بیم یا امیدی را هم القاء نمی‏کند.

پی‏نوشت‏ها

(1)-رجوع کنید به مقاله‏ی تحقیقی دکتر علی اشرف صادقی،نشر دانش،بهار 1378 خورشیدی و مقاله‏ی جامع استاد بهاءالدین خرمشاهی،حافظنامه،ص‏ 127.

منابع و مآخذ

1-اقبال‏نامه‏ی نظامی،با تصحیح و مقدمه‏ی دکتر بهروز ثروتیان،انتشارات نویس، چاپ اول،1379.

2-حافظ جاوید،هاشم جاوید،نشر و پژوهش فرزان،چاپ اول 1375،چاپ دوّم‏ 1377.

3-داراب‏نامه‏ی بیغمی،به تصحیح دکتر ذبیح‏اله صفا،ج 1،بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول،سال 1339 خورشیدی.

4-داراب‏نامه‏ی بیغمی،به تصحیح دکتر ذبیح‏اله صفا،ج 2،بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول،سال 1341 خورشیدی.

5-دیوان حافظ،دو جلد،به تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری،انتشارات خوارزمی، چاپ دوم،سال 1362 خورشیدی.

6-دفتر دیگرسانی‏ها در غزل‏های حافظ،تنظیم دکتر سلیم نیساری،ج اول، انتشارات سروش،چاپ اول،سال 1373 خورشیدی.

7-دیوان عمعق بخارایی،به تصحیح و مقدمه‏ی سعید نفیسی،کتاب فروشی‏ فروغی،چاپ اول،سال 1339 خورشیدی.

8-سمک عیار،با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری،انتشارات آگاه،چاپ سوم، ج 5،بهار 1369 خورشیدی.

9-غزلیات سعدی،به تصحیح حبیب یغمایی،موسسه‏ی مطالعات و تحقیقات‏ فرهنگی،چاپ اول،سال 1361 خورشیدی.

10-کلیات خواجو کرمانی،به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری،انتشارات‏ پاژنگ،چاپ دوم،بهار 1369 خورشیدی.

11-کلیات سعدی،به اهتمام محمد علی فروغی،انتشارات امیر کبیر،چاپ هفتم،سال‏ 1367 خورشیدی.

12-قافله سالار سخن(بزرگ‏داشت مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری)،نشر البرز، چاپ اول،1370 خورشیدی.

13-گل و نوروز خواجوی کرمانی،به کوشش کمال عینی،موسسه‏ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی،چاپ دوم،سال 1370 خورشیدی.

14-مثنوی معنوی،به تصحیح و مقدمه‏ی دکتر عبدالکریم سروش،دو جلد،انتشارات‏ علمی و فرهنگی،چاپ اول،سال 1375 خورشیدی.

15-مرزبان‏نامه‏ی سعدالدین وراوینی،به تصحیح و تحشیه‏ی دکتر محمد روشن،دو جلد،نشر نو،چاپ دوم،سال 1367 خورشیدی.

گفته و گفتن حافظ به معنی آوازخوانی

س.حسام-تهران

ساقی به صوت این غزلم کاسه می‏گرفت‏ می‏گفتم این سرود و می ناب می‏زدم

در بیت بالا از حافظ،«صوت»(آواز)و«کاسه گرفتن» (ضرب زدن)در مصرع اول،اشارات مستقیم به موسیقی‏ست و در مصرع دوم«می‏گفتم»یعنی«به آواز»ترانه و سرود می‏خواندم. استاد دکتر شفیعی کدکنی در شماره‏ی سوم ماهنامه‏ی حافظ طی مقاله‏یی مفصل با عنوان«یک اصطلاح موسیقایی در شعر حافظ»به شرح ثابت کرده بودند که واژه‏ی«گفته»در شعر حافظ به معنی تصنیف و ترانه است؛اما از ذکر این شاهد مهم از شعر حافظ غفلت کرده بودند:دکتر شفیعی کدکنی عبارت«بگوید»در مصرع«گر مطرب حریفان این پارسی بگوید»را به«بخواند»(آواز بخواند)و«پارسی‏گو»در نسخه‏ی بدل«ترکان پارسی‏گو بخشندگان عمرند»را به معنی«غزل‏خوان به آواز»شاهد آورده‏اند و اما این مصرع«می‏گفتم این سرود و می ناب می‏زدم»را شاهد نیاورده‏اند.

معنی دقیق بیت بالا این است که:ساقی به صوت(به آواز) این غزل من،ضرب می‏گرفت و من این سرود را(به آواز) می‏خواندم و باده‏ی ناب می‏نوشیدم.

در خاتمه،شواهد متعدد دیگری نیز از اشعار متقدمان بر حافظ می‏توان ارائه داد که در آن‏ها «گفته»به معنی «ترانه»و«گوینده» به معنی قوّال و آوازخوان آمده است؛از جمله سعدی می‏گوید:

دوبیتم جگر کرد روزی کباب‏ که می‏گفت«گوینده»یی با رباب‏ دریغا که بی ما بسی روزگار بروید گُل و بشکفد نوبهار بسی تیر و مرداد و اردیبهشت‏ بیاید که ما خاک باشیم و خشت.